**روزنامه نگاری و اخلاق**

**پی یر بوردیو**

**ایمانی، محسن**

این نکته مهم است که یک گروه(هر گروهی‏ که باشد،به‏ویژه گروهی که مسئولیت‏هایش‏ به اندازه مسئولیت‏های روزنامه‏نگاران مهم‏ است)مسئله اخلاق را برای خود مطرح کند و بکوشد فلسفه وجودی (deontologie) خود را تبیین کند.البته این نقش بر عهده جامعه‏شناس گذاشته شده است؛ جامعه‏شناسی که با ورود به بحث اخلاق گاه‏ خود را به مثابه دشمن لذت‏ها جلوه می‏دهد. باید خاطرنشان کنم که اخلاق بی‏ریشه‏ای‏ که اساسش اعمال حقیقی نباشد،تنها به این‏ کار می‏آید که فردا از آن برای خود توجیهی‏ -اگر نگوییم خودفریبی-استفاده کند.اغلب، اخلاق این اثر را دارد که به یک گروه اجازه‏ می‏دهد یک وجدان خوب برای خود تعریف کند و بکوشد چهره خوبی از خود ارائه دهد.به همین‏ دلیل است که باید درباره انحراف از مسائلی که‏ چندان به وجدان و اراده وابسته نیستند ولی حل‏ آنها منوط به اثربخشی مکانیسم‏های اجتماعی‏ است،هشدار داد.وجدان و اراده،2 پیش‏فرض‏ همه مکاتب اخلاقی است.

نقش علوم اجتماعی،یادآوری وجود این‏ مکانیسم‏هاست؛نه برای ناامید کردن وجدان‏ها و اراده‏ها بلکه برعکس برای اینکه به وجدان‏ها و اراده‏ها آزادی بیشتری نسبت به آزادی‏ این مکانیسم‏ها داده شود.هر حرفه‏ای یک‏ جهان‏بینی حرفه‏ای و یک ظاهر کم‏وبیش‏ آرمانی و نمادین تولید می‏کند.در مورد گروه‏ روزنامه‏نگاران هم به همین ترتیب است.به‏ اعتقاد من،حرفه جامعه‏شناس،کمک کردن‏ -تا حد توان-به این کار است.با این وصف، همیشه این‏طور نیست که افرادی که خود را جامعه‏شناس می‏نامند،از حرفه خود آگاهی‏ داشته باشند.هستند جامعه‏شناسانی که به علت‏ اشتغال به کار روزنامه‏نگاری،تصویری را که خود دوست دارند داشته باشند،به روزنامه‏نگاران‏ نسبت می‏دهند.البته این تصویر اندکی اصلاح‏ شده و حال و هوای عالمانه‏ای گرفته است. جامعه‏شناسی،آن‏طور که من استنباط کرده و در محیط دانشگاهی به کار می‏برم-که البته‏ به مزاج برخی ناخوشایند است-باید به جای‏ اکتفا کردن به ثبت گفتمان‏های گروه‏ها درباره‏ اعمال‏شان و دادن تأییدیه علمی به آنها،این‏ گفتمان‏ها را در معرض نقد ذهنی قرار دهد. یکی از نخستین تلاش‏ها می‏تواند تحلیل‏ گفتمان‏های روزنامه‏نگارها درباره خودشان و نیز تحلیل گفتمان‏های برخی جامعه‏شناسان درباره‏ روزنامه‏نگاران باشد.

این تردید فلسفی-اگر نگوییم شک‏ عمیق-در باب ابراز عقاید اخلاقی،بدین معنی‏ نیست که هیچ چیز ممکن نیست ولی این مهم‏ است که براساس آموزه قدیمی رواقی‏گری، بین آنچه به ما وابسته است و آنچه به ما وابسته‏ نیست،تمایز قائل شویم؛بدین منظور که به‏ افراد،مسئولیت‏های خارج از حد محول نشود.به‏ جای صحبت از اخلاق و یادآوری آن به وجدان‏ها و اراده‏ها،می‏توان از گروه خواست که شرایطی‏ را مهیا کند که در آن،به اعضا فرصت داده شود رفتاری اخلاق‏مدار داشته باشند.

در اینجا برای توجیه این تغییر زبان و چشم‏انداز،به ماکیاول رجوع می‏کنم که می‏گفت‏ جمهوری،رژیمی است که در آن فضیلت به نفع‏ شهروندان است زیرا در چنین رژیمی،فضیلت‏ شانس بیشتری دارد که از آن قدردانی شود.در تکمیل و تصحیح سخن ماکیاول،باید به ارسطو اشاره کرد که می‏گوید:«فضیلت،نیاز به یک‏ آرامش خاص دارد».

خلاصه اینکه باید به شرایط اجتماعی(و اقتصادی)مثبت و منفی،و عمل به اخلاق توجه‏

روزنامه‏نگاری و اخلاق

 داشته‏باشیم و اگر واقعا طالب رفتارهای اخلاقی‏ دلخواه هستیم،باید به موعظه و نصیحت اکتفا نکنیم و همت گماریم که شرایط اقتصادی و اجتماعی خاصی به وجود آید که در آن موعظه‏ اخلاقی اثربخش باشد.باید تلاش کنیم که در بطن نظم عمومی،شرایط امکان یک فضیلت‏ مدنی را ایجاد کنیم.برای این کار،روزنامه‏نگاری‏ یکی از بهترین گزینه‏هاست؛زیرا روزنامه‏نگاری‏ در مقوله خدمات عمومی می‏گنجد.تنها پرسش‏ این است که بدانیم چه کنیم تا روزنامه‏نگارها -چه به استقبال فضیلت بروند یا خیر-سودی‏ در توجه به فضیلت در حرفه خود داشته باشند و خدمات عمومی‏ای را که خود ارائه می‏دهند، به مثابه یک خدمت واقعی به خلق بپندارند به‏ جای اینکه خدمت خود(روزنامه‏نگاری)را تا حد پیروی ساده از عامه،بازار و قانون تقلیل‏ دهند.می‏توان به سمت فرمولی رفت که به عمل‏ نزدیک‏تر است؛چطور می‏توان به تقویت قواعد مولدی که ما را به سوی فضیلت سوق می‏دهند، پرداخت و قواعد منحرف و بی‏فضیلتی را-که ما را به سمت اشتباه و خطا می‏خوانند -تضعیف کرد؟پیش از آنکه به‏ بحث اصول عملی بپردازیم،چند نکته تئوریک را یادآوری می‏کنم که‏ برای متقاعد کردن مردم نسبت به‏ اینکه می‏توان درباره روزنامه‏نگاری‏ با زبانی غیر از زبان انتقاد و محاکمه‏ صحبت کرد،ضروری به نظر می‏رسند.روزنامه‏نگارها،بسیار زودرنج و حساس‏اند و تحلیل را نسبتا به سختی تحمل می‏کنند (یقینا به این دلیل که محفل‏ روزنامه‏نگارها،محفلی است که‏ همزمان قوی،شکننده،ضعیف و مورد تهدید است).هیچ محفلی‏ وجود ندارند که دوست داشته باشد زیر ذره‏بین باشد.

به جامعه‏شناس نگاه بدی‏ می‏شود؛زیرا چیزهایی می‏گوید که افراد نمی‏خواهند بدانند(و نه‏ فقط چیزهایی که دانستن آنها به دلیل محرمانه‏ و مخفی بودن‏شان دشوار است؛مانند آنچه‏ روزنامه‏نگاران خوب انجام می‏دهند).

به همین دلیل است که من این واهمه را دارم که کتابم درست درک نشود.جهان‏ روزنامه‏نگاری،چیزی است که من آن را یک‏ میدان نسبتا مستقل می‏نامم؛یعنی یک عرصه‏ بازی که در آن افراد مطابق قواعد خاصی-یا دقیق‏تر بگویم قانونمندی‏های ویژه‏ای-نقش‏ ایفا می‏کنند.البته قانونمندی‏های ویژه بیشتر به‏ عرصه بازی عملی مربوط می‏شود که در آن افراد سعی دارند خود را برتر و پیشرو نشان دهند.اگر روزنامه‏نگار و فیزیک‏دان-که در ظاهر کاملا از هم متفاوت‏اند-در این نقطه اشتراک دارند که‏ باید اول باشند(در اعلام یک خبر یا یک کشف‏ جدید)،در عرصه علمی،نظارت بر ابزاری که‏ می‏توانند به پیروزی کمک کنند،سختگیرانه‏ است.عرصه علم خیلی بهتر محافظت می‏شود و بنابراین خیلی بهتر در برابر خطا و اشتباه مقاومت‏ می‏کند.بازی روزنامه‏نگاری،منطق خاص خود را دارد که باعث می‏شود ما اعمال‏ یک روزنامه‏نگار را زمانی کاملا درک کنیم که کارهای او را در یک فضای روزنامه‏نگاری-یعنی‏ کلیه روابطی که وی را به دیگر روزنامه‏نگاران متصل می‏کند- قرار دهیم.می‏توان یک نمونه‏ از این اثرات را زمانی مشاهده‏ کرد که یکی از اجزای رسانه‏ها -که وزنه‏ای محسوب می‏شود -به موضوعی بپردازد که در این‏ صورت سایر اجزا نیز مجبورند از آن موضوع حرف بزنند.

یک نمونه از این اثرات را همچنین می‏توان در این امر مشاهده کرد که ساختار عرصه‏ روزنامه‏نگاری با ورود تلویزیون‏ عمیقا تغییر کرده است.اثرات‏ این تغییر را حتی می‏توان در مستقل‏ترین حوزه‏های این عرصه‏ (مثل روزنامه لوموند)احساس کرد.

یکی از مهمترین ویژگی‏های بارز روزنامه‏نگاری،استقلال کمرنگ آن است‏ (در مقایسه با عرصه علمی)؛بدین مفهوم که‏ روزنامه‏نگاری قویا از نیروهای خارجی پیروی‏ می‏کند.برای مثال این نیروها توسط منبع خبر، سیاست و...اعمال می‏شوند.

ساختار عرضه روزنامه‏نگاری مانند اکثر عرصه‏های تولید فرهنگی(برای مثال عرصه‏ هنری از زمان انقلاب امپرسیونیستی)حول‏ تضاد بین«تاب»و«تجاری»شکل گرفته است. با ظهور تلویزیون،استقلال روزنامه و روزنامه‏نگاران کمتر شد و تلویزیون تا جایی‏ پیش رفت که دستور کار روزنامه‏ها را نیز تعیین‏ می‏کرد.اختصاص فضای زیاد به تلویزیون و برنامه‏هایش در روزنامه‏ها قابل‏تامل است.

با مجهز شدن به این تحلیل،می‏توان با تلاش‏ در راه تقویت نیروهای بافضیلت،میل جمعی‏ به فضیلت را افزایش داد.منظور از نیروهای‏ بافضیلت،مکانیسم‏هایی هستند که احترام به‏ قواعد بنیادین باز را-به منظور تقویت جنبه‏ خاص بودن و اثربخشی این قواعد از طریق‏ تقویت استقلال این عرصه روزنامه‏نگاری‏ -مشخصا در ارتباط با تلویزیون تحمیل‏ می‏کنند.

ناگفته پیداست که همه روزنامه‏نگاران از این‏ تقویت استقلال بهره‏ای نمی‏برند.همه چیز حاکی از آن است که میل به حرکت در جهت‏ تقویت استقلال از قدرت‏های خارجی به میزان‏ استقلال روزنامه‏نگاران مختلف بستگی دارد.

به‏طور کلی،جهان روزنامه‏نگاری استقلال‏ نسبتا کمی دارد و هر فعالیتی برای ایجاد شرایط مساعد فضیلت در درون منطق داخلی‏ محفل،تکیه‏گاه‏های کمی پیدا خواهد کرد؛ سانسورهای خارجی(با درجات مختلف‏ براساس موقعیت آنها)از سانسورهای داخلی‏ بسیار قوی‏ترند که به واسطه احترام به قواعد و ارزش‏های استقلال،تحمیل می‏شوند. سانسورهای خارجی به راحتی به تهدید تبدیل‏ می‏شود و به عدم امنیت شغلی ارتباط دارد که روزنامه‏نگاران جوان را در برابر 2 انتخاب قرار می‏دهد؛کنار رفتن سریع از عرصه یا آماده شدن‏ برای پذیرش ضربات.روزنامه‏نگار یا می‏پذیرد که از بایدها و نبایدهای روزنامه‏نگاری عدول‏ کند و ضربه‏پذیر شود یا اینکه سر تعظیم فرود می‏آورد.

برای اینکه وزن سانسورهای داخلی نسبت به‏ سانسورهای بیرونی تقویت شود،روزنامه‏نگاران‏ باید نسبت به ایجاد یک نهاد موثر که قضاوت‏ منتقدانه داشته و قادر باشد مشروعیت خاص‏ خود را مطرح کند،اهتمام ورزند.

باید یک نهاد رسیدگی به ورود افراد به این‏ حرفه طراحی شود؛نهادی که قادر باشد این‏ عرصه را در برابر ورود افرادی که قواعد بازی‏ را قبول ندارند،حفظ کند.این کافی نیست که‏ روزنامه‏نگاران را وادار به ادای سوگند کنیم، بلکه لازم است آنها خودشان آمادگی رعایت‏ موثر قواعد را داشته باشند.مستقل‏ترین‏ عرصه‏ها-مانند عرصه ریاضی‏دانان-کمتر توسط نهادهایی از نوع«نظم حرفه‏ای»هدایت‏ می‏شوند.آنچه موجب تعجب می‏شود تمایل‏ محافل روزنامه‏نگاری است به ایجاد رسوایی‏های‏ خاص و اعمالی که نقض آشکار قواعد رسمی این‏ شغل‏اند.باید عملکردهای اجتماعی این‏گونه‏ از«قانون محفل»را که مانع از حمله به رقبا می‏شود تحلیل کرد.بنابه دلایلی-که من به‏ خوبی متوجه نمی‏شوم-عرصه روزنامه‏نگاری‏ نقد دوطرفه را رد می‏کند.این نقد در عرصه‏های‏ دیگر تولید فرهنگی به کار می‏رود و اصولا همه پیشرفت‏های علم،هنر و ادبیات بر آن‏ متکی است.روزنامه‏ها یک پنجاهم اطلاعاتی‏ را که درباره رقبای خود دارند،چاپ نمی‏کنند و بسیار نادر است که محفل روزنامه‏نگاری‏ بحث‏هایی را ایجاد کند که به نظر من،موجب‏ افزایش استقلال بشوند.شاید از دل چنین بحث‏ و جدل‏هایی یک وجودشناسی عملی واقعی‏ بیرون بیاید.گاهی پیش می‏آید که یک روزنامه‏ مطلبی را بگوید که بسیاری از روزنامه‏نگاران‏ می‏دانند ولی در موقعیتی نیستند که آن را افشا کنند.

بنابراین نمی‏توان انتظار تقویت پایدار اخلاق‏ روزنامه‏نگاری را داشت.البته این‏طور نیست که‏ این موضوع فقط در مورد روزنامه‏نگارها صدق‏ کند.هنرمندان،نویسندگان و دانشمندان و حتی سیاسیون و نیز همه شهروندان،از تقویت‏ شرایط اجتماعی فضیلت روزنامه‏نگاری منتفع‏ هستند.با توجه به اهمیت بالای روزنامه‏نگاری‏ در همه عرصه‏های تخصصی(حقوق،امر قضا، پزشکی و فرهنگ)،عرصه روزنامه‏نگاری‏ این امکان را دارد که همه چیزهایی را که از خارج به آن تحمیل می‏شوند،به همه عرصه‏ها تحمیل کند.برای مثال،من به نقد می‏اندیشم‏ که استقلالش یکی از شرایط اصلی استقلال‏ جهان تولید فرهنگی است(ادبیات،هنر، علم و غیره).فقط یک آگاهی عمیق نسبت‏ به مکانیسم‏های این استقلال است که عرصه‏ روزنامه‏نگاری را به سوی گذر از محدودیت‏ها -بدون درهم شکستن اخلاق-سوق می‏دهد. علم جامعه‏شناسی بدون اینکه بخواهد گروه‏های اجتماعی را در زمینه جبری محصور کند،ابزاری را ارائه می‏دهد که به ما کمک‏ می‏کنند تا حدی از این زمینه جبری خلاص‏ شویم.به عبارت دیگر،جامعه‏شناسی به دور از ناامید کردن روزنامه‏نگارها-زیرا آگاهی را ارتقا می‏دهد-شانس رها شدن از محدودیت‏ها را بالا می‏برد.حال این بر عهده روزنامه‏نگار است‏ که باید طوری از محدودیت‏ها بیرون بیاید که‏ متهم به زیرپا گذاشتن اخلاق نشود

ترجمه:محسن ایمانی

منبع:

www.homme-moderne.org

اسم مستعار نام مستعار در فرهنگ رسانه‏ای

مهدی پاک‏نهاد

«تام»جلوه‏ای از حقیقت است.می‏توان با اشاره به یک نام،به حقیقتی در فراسوی آن نظر داشت.گزینش یک«اسم»،بیانگر بسیاری از خواسته‏هاست که گزینشگر،در انتخابش،آنها را ملاک و منظور داشته است.نمونه آشکار این مسئله را در انتخاب نام کودکمان تجربه‏ می‏کنیم.نام کودک ما،تبلور و فشرده تمامی‏ آرزوهایی است که ما-والدین این کودک- برایش می‏خواهیم.نام،دلالت است.حضور انسان در میانه اشیا،فی الواقع حضور در میانه‏ نام‏هاست.نسبت میان انسان و شی‏ء،برپایه‏ دلالت نامی است که انسان بر شی‏ء می‏نهد. بنابراین اشیاء نظامی از ارجاعات هستی‏ شناختی ما را تشکیل می‏دهند.اشیاء آن‏ چیزی هستند که ما می‏خواهیم و خواسته ما، آن چیزی است که ما می‏نامیم.

نام،تبلور میل است.زمانی که نامی را برمی‏گزینیم،چیزی از خودمان را در آن‏ به جا می‏گذاریم،نقشی از فردیت‏مان را بر آن می‏نهیم و آن را آن چیزی می‏کنیم که‏ «خواسته‏ایم»باشد.ما می‏نامیم و به این ترتیب‏ غیاب را به صورتی از حضور وامی‏سازیم.

فرهنگ استفاده از نام مستعار،در ادبیات‏ رسانه‏ای ما،فرهنگی شایع است.مستعار-به‏ ویژه در مطبوعات و در سال‏های اخیر نیز در اینترنت-مورد استفاده بسیاری از نویسندگان‏ و کاربران فضای سایبر بوده است.بهره‏گیری از نام مستعار،گاه از صورت یک خواست شخصی‏ خارج شده و به یک دستور العمل نانوشته، جهت بقا در فضای رسانه‏ای مبدل می‏شود.هر یک از ما اگر مخاطب مطبوعات باشیم،با انواع‏ گوناگونی از اسامی مستعار برخورد داشته‏ایم و اگر هم خود از اهالی مطبوعات باشیم،دست‏کم‏ برای یک‏بار هم که شده(اگر به استعاره امر مستعار تن نسپرده باشیم)نسبت به ضرورت‏ به کارگیری آن،طرف نصیحت و گوشزد یکی‏ از همکاران واقع شده‏ایم.گاه شاهدیم نام‏ مستعار یک شخص،چنان مکرر استفاده‏ می‏شود که اسم حقیقی او را تحت الشعاع قرار می‏دهد.بسیاری از نویسندگان،با نام مستعار خود مشهور می‏شوند و بسیاری نیز با همین‏ نام مستعار در دل تاریخ به ثبت می‏رسند. برخی نویسندگان نام‏های مستعار متعددی‏ دارند و به اقتضای زمان و مکان،از یکی از این‏ اسامی استفاده می‏کنند،برخی نیز در طول‏ فعالیت حرفه‏ای‏شان به تدریج نام‏های مستعار جدیدی را جایگزین نام‏های قبلی می‏کنند. گاه می‏بینیم نام مستعار شخصی(با مراجعه به‏ ثبت‏احوال)تبدیل به نام حقیقی او می‏شود و در برخی موارد نیز-که البته معدودند-نام مستعار اخیرا حقیقی شده(با مراجعه مجدد به ثبت‏ احوال)جای خود را به نام جدیدی می‏سپارد. مختصر اینکه،چرخه بهره‏گیری از نام‏های‏ رستعار،چرخه‏ای طبیعی در زیست رسانه‏ای ما به حساب می‏آید و بازی نام‏ها،بازی پربازیگری‏ در زمین ژورنالیسم ما قلمداد می‏شود.

برای استفاده از نام مستعار،دلیل رسمی و قانع‏کننده‏ای وجود دارد؛ملاحضات سیاسی و امنیتی.همچنین یک دلیل غیررسمی اما باز قانع‏کننده نیز مطرح است؛علائق شخصی-در مورد ملاحظات سیاسی،بحثی نیست؛علت‏ روشن است و ضرورت استفاده از نام مستعار آشکار.اما در مورد علائق شخصی،جا دارد تعمق بیشتری صورت گیرد.اگر علت سیاسی‏ را کنار بگذاریم،چه انگیزه‏های دیگری موجب‏ استفاده از نام مستعار می‏شوند؟زمینه‏هایی که‏ امکان شکل‏گیری نام مستعار را پدید می‏آورند، کدامند؟اساسا نام مستعار دلالت بر چه دارد؟ و نهایتا اینکه ما،در انتخاب نام مستعار،چه‏ حضوری را جایگزین غیاب می‏کنیم؟

نام مستعار چیست؟ارائه یک پاسخ مناسب‏ به این پرسش،مسیر بحث ما را روشن خواهد ساخت.نام مستعار یک«نام جایگزین»است.